

علیه وسلم با ابو بکر رضی الله عنده بیعت من آمدند و من از خود رفته بودم  
رسول صلی الله علیه و سلم وضو ساخت و آب وضوی خود را بر من  
ریخت با خود آمدم **و از آنجمله آنست** که جماعت پیش رسول صلی الله  
علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله در روزی که درین رخصت ده اصحاب  
با یک بروی زود رسول صلی الله علیه و سلم و بر آن گفت نزدیک آی  
نزدیک آی نزدیک آی پیش رسول صلی الله علیه و سلم نشست رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود که دوستی داری که با ما در تو زنا کند گفت  
فی فرمود که همچنین اندم مردمان با ما در خود این کار را نمی خواهند  
پس فرمود که این را با دختر خود رواجی داری گفت فی فرمود که  
همچنین اندم مردمان پس فرمود که با خواهر خود رواجی داری گفت فی  
فرمود که همچنین اندم مردمان پس همین طریقه ذکر نمود و خاله کرد  
بعد از آن دست مبارک بر سینه وی نهاد و فرمود که اللهم اغفر  
ذنبه و طهر قلبه و جفین فرجه دیگر هرگز هیچ چیز التماس نکرد  
**و از آنجمله آنست** که فایضه رضی الله عنها گفته است که در عهد  
رسول صلی الله علیه و سلم زنی بود بطاله روزی بر رسول صلی الله  
علیه وسلم درآمد و وی نشسته بود و پیش وی قدری گوشت بود  
قدید نهاده بودی خورد آن زن گفت و بر اینید که نشسته است  
همچنانک بنده کن نشیند و می خورد همچنانک بنده کنی خورد رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود که آری من بنده ام چنان فی نشینم بنده کن

می نشیند

می نشیند و چنان می خورم که بنده کن می خورد بعد از آن زن  
گفت مرا اطعام ده از آنچه پیش داشت چیزی بوی داد آن زن گفت  
از آن می خواهم که در دهان داری باز گوشت نیم خاییده از دهان  
بیرون آورد آن زن گفت یا رسول الله بدست خود در دهان من  
بند رسول صلی الله علیه و سلم آنرا بدست خود در دهان وی نهاد و خورد  
دیگر هرگز بآن بطالعی که داشت معاودت نکرد **و از آنجمله آنست**  
که رافع بن خدیج رضی الله عنه گفته است که روزی بر رسول صلی  
علیه وسلم درآمد و نزدیک ایشان دیک بود که در آنجا گوشت می  
جوشید و بر پایه گوشت و بر خورش آنرا گرفته و فرود دم یکسال  
شکم من در در کرد آنرا بر رسول صلی الله علیه و سلم گفتم فرمود که سفت  
تن را در آن تن بود بعد از آن دست مبارک شکم من فرود آورد  
آن از من بیفتاد سبز سوکند بآن خدای که و بر این استی محلی فر  
که تا این زمان هرگز شکم من در در کرده است **و از آنجمله آنست**  
که ابوشم گفته است که در راه مدینه می رفتم مرا زنی پیش آمد دست  
خود را پهلوی وی رسانیدم پس مردم می رفتند و من هم با ایشان  
بر رفتم تا با رسول صلی الله علیه و سلم بیعت کنم چون دست خود را ز  
کدم تا بوی بیعت کنم دست خود را باز کشید و عبادتی گفت که  
اشارت بود بدست رسانیدن من بآن زن گفتم یا رسول الله  
کن با من که دیگر آن باز نکردم فرمود که آری و بیعت کرد **و از آنجمله**